

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

همایون "باختریانی"

سیزدهم جون ۲۰۱۶

تنظیم، تصحیح و شرح لغات: پورتال

دیوان

"عبدالله شهاب ترشیزی هروی"

۵۷

قصائد

- ۵۳ -

در تهنیت عید و مدح ملا احمدخان

آخذزاده هرات

بالیمن والسعاده، به تقدیر ذوالجلال
لیلای صبح عید، به کاشانه افق
زیبا عروس حجله چرخ، از نقاب صبح
زاغ سیاه فام مرصع، جناب شب
سعدین^۱ چرخ داده، ز شادی و خرّمی
باز آمد آب عسرت و شادی به جوی سال
سرخى کشید بر رخ و از رخ فگنده خال
آورد سر برون، به صد آرایش جمال
در چنگ شاهباز سحر شد، شکسته بال
در بارگاه تیر، به هم دست اتصال

^۱ "سعدین": ترکیب عربی و تننیه از "سعد"، مراد از دو ستاره "مشتری و زهره" است، که به تصور نجوم قدیم، آورنده "سعد" و "خوشبختی" می باشند.

شاخ حمل گرفته به کف، یک طرف زحل
آورده اند از پی قربان، کشان کشان
اقصى القضاة^۲ مشرق و مغرب، که مثل او
سردفتر افضل^۳ دوران، که پیش وی
یعنی سمی^۴ احمد مرسل، که هیچ وقت
آفاق را به دانش او، عیش و انبساط
از روی مهور طلعت او، پرتو قمر
برجیس^۵ را افادت او، کرده سرزنش
خورشید اگر به سایه لطفش کند، وطن
در مجلس افاده، به یک نکته، حل کند
ای رفعت تو کاسته، تعظیم از سپهر
هم آسمان جلال ترا، گشته زیر دست
مثالت ندیده عقل، به صورتگه ضمیر
عدل تو گر به خانه کیوان گذر کند
قهر تو گر به ساحت گردون نظر کند
گیتی زمام امر ترا کرده انقیاد
از هیبت تو گشته نحوس^۶ زمانه سعد
پیش فواید تو شفا معترف به سقم
ای گنج علم را سخنت، بهترین گهر
کلک تو طوطی ست شکرریز، آنچنان
از بیم دُرۀ تو عجب نیست، گر کند
از ممکنات آنچه بدان طبع، مائل است
چندان، که جای مردم معموره زمین

بر پای جدی بسته قمر، یک طرف دوال
بر درگه مه فلک دانش و کمال
از شرق تا به غرب، شمارد فلک محال
هنگام عرض فضل بود تیر چرخ، لال
از سنت رسول نگرده، به هیچ حال
افلاک را ز رفعت او، شرم و انفعال
وز خُلق خوب و خلقت او، شمه^۷ شمال
ناهید را مهتابت او، داده گوشمال
نه دل کسوف ببند و نه محنت زوال
اسرار حل نکته، به صد گونه قیل و قال
وی همت تو یافته، تقدیم بر سؤال
هم فرقدان علو ترا، گشته پایمال
شبهت نجسته و هـم، در آئینه خیال
گرده مزاج قلب شتا، عین اعتدال
در سیر اختران فتد آشوب و اختلال
دوران مثال حکم ترا کرده امتثال
وز طالع تو جسته سُعود^۸ سپهر فال
نزد دلائل تو مجسطی^۹ به شکل دال
وی باغ فضل را قلمت، خوشترین نهال
کز رشک تاب اوست، نی عسکری چو نال
گرگ از شبان به عجز طلب، لقمه حلال
آماده کرده بخت ز بهر تو، خیر مال
از خط استوا بود اندر، حد شمال

^۲ "اقصى": صفت تفضیل از "قاضی"، که خود اسم فاعل است از مصدر "قضاء"؛ پس "اقصى" در معنای "بزرگترین قاضی" ست. و
وقتی "اقصى القضاة" گوئیم، معنایش "بزرگترین قاضی در بین تمام قاضیان موجود در یک منطقه، می شود. امروز "قاضی القضاة"
گویند، که از نگاه صرف عربی ترکیبی ست، نادرست!!!
^۳ "افضل": کلمه عربی و جمع "افضل" که صفت تفضیلی "فضل" و در معنای "فاضل ترین" است
^۴ "سمی": کلمه عربی و مُعادل "سامی" که در معنای "عالی" ست
^۵ "شمه": کلمه عربی و در معنای "عطر" و "بوی خوش"
^۶ "برجیس": کلمه عربی و در معنای "ستاره مشتری"
^۷ "نحوس": جمع "نحس"
^۸ "سُعود": جمع "سعد"
^۹ الف. محیطی مگر "مجسطی" کلمه عربی و برخاسته از زبان یونانی ست، و مراد از رساله ای ست، در ریاضیات، اثر بطلمیوس
^{۱۰} "نال": کلمه دری و مراد از "نی" و "لوله باریک" است

بادا ز شرق و غرب و شمال و جنوب دهر حاصل ترا همیشه زر و گنج و سیم و مال
اعیاد سالهای بقای تو، آن قَدَر
کاوهام^{۱۱} حاسبان^{۱۲} نکند، حصرش اشتمال

^{۱۱} "اوهام": جمع عربی کلمه عربی "وهم"؛ پس "ارهام"؛ یعنی "گمانها" یا "آفکار"
^{۱۲} "حاسب": کلمه عربی - اسم فاعل از مصدر "حساب" - و در معنای "حسابدار" یا "مُحاسب"